

### مسعودی و ابن خلدون و مبانی تاریخ‌نگری انتقادی

به نظر می‌رسد در بررسی اندیشه‌ی مسعودی برای بازیابی مبانی تاریخ‌نگری انتقادی، نقطه‌ی عزیمت مناسب، نسبتی است که ابن خلدون با انحطاط تمدن اسلامی از منظر دانش تاریخ در عصر خودش برقرار می‌سازد و مهم‌تر از آن، این که تولید خود را برآمده از تداوم روش مسعودی در مروج الذهب معرفی می‌کند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد از همین زاویه دید است که ابن خلدون خود را در افق مشترکی با مسعودی در نظر می‌گیرد.<sup>۲</sup> وی در مقدمه می‌گوید: «هنگامی که عادات و احوال بشر بکسره تغیر یابد، چنان است که گویی افریدگان از بن و اساس دگرگونه شده‌اند و سرتاسر جهان دچار تحول و تغییر شده است، گویی خلق تازه و افرینشی نوبنیاد و جهانی جدید پدید آمده است. این است که عصر ما به کسی نیازمند بود تا کیفیات طبیعی و کشورها و ترازهای گوناگون را تدوین کند و عادات و مذاهی را که به سبب قبول احوال مردم دگرگون شده است، شرح دهد و روشنی را که مسعودی در عصر خود برگزیده، پیروی کند تا به منزله اصل و مرتعی باشد که مورخان آینده آن را نمونه و سرمشق خویش قرار دهند.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۶۰). به نظر می‌رسد ابن خلدون با استفاده از تاریخ در ذیل حکمت، علت‌شناسی انحطاط خود را بهمراه یک دانش نوبنیاد تدوین می‌کند و از همین زاویه است که می‌گوید از «روشی که مسعودی در عصر خود برگزیده» پیروی و آن را به عنوان الگوی عمل خود معرفی می‌کند.

به نظر ابن خلدون تاریخ «در باطن، اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبانی آن‌ها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آن‌هast و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آن‌ها و به همین سبب، تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزااست که از دانش‌های آن شمرده شود.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۴۶).

ابن خلدون با تمایز بین مورخانی که از این شیوه به تاریخ نگریسته‌اند از جمله مسعودی و انجشت‌شمار دانستن آن، می‌گوید: «حقیقت تاریخ، خبر دادن از اجتماع انسانی، یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می‌شود.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۴۷) و در نتیجه، وظیفه‌ی مورخ را «فضاوت درباره اصول عادات و رسوم، و قواعد سیاست‌ها

### مبانی

## تاریخ‌نگاری انتقادی

## در اندیشه مسعودی

• زهیر صیامیان گرجی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران

### چکیده

میراث تاریخ‌نگاری اسلامی، حاوی نگرش‌های مختلفی است که به ظاهر یک سنت فکری یکپارچه را نشان می‌دهد اما با بازنگری انتقادی متون و واکاوی آن‌ها، با اتکا به روش‌های جدید در علوم انسانی، می‌توان رگه‌هایی از تفاوت‌های نگرش را در میان مؤلفین تاریخ‌نگاری اسلامی بازیافت. یکی از این مؤلفین معروف، مسعودی است که با اثر گرانقدر مروج الذهب شناخته می‌شود. چند قرن بعد از مسعودی، ابن خلدون با ادعای ادامه‌ی روش مسعودی در تاریخ‌نگاری، کتاب مهم مقدمه را در بیان وضعیت انحطاط در تمدن اسلامی به نگارش درآورد. بنابراین، مساله‌ی این تحقیق این است که روش ادعایی ابن خلدون در تفسیر مسعودی چیست و چگونه بین این دو، افق فکری مشترکی برقرار شده است. از این منظر، به بررسی آثار مسعودی پرداخته‌ایم و بازیابی مبانی تاریخ‌نگاری انتقادی را به عنوان نگرش و روش مسعودی نتیجه گرفته‌ایم.

**کلید واژه‌ها:** ابن خلدون، مسعودی، مروج الذهب، تاریخ‌نگری انتقادی، افق مشترک فکری

ابن خلدون حتی اثر خود را مکمل اثر مسعودی معرفی می‌کند چرا که خود می‌گوید درباره‌ی سرزمین‌های غرب تمدن اسلامی به تألیف اثرش با رویکرد وضعیت‌شناسی پرداخته در حالی که «از احوال شرق و ملل آن اطلاع نداشته» اما «مسعودی این قسمت را تکمیل کرده است زیرا او چنان که در کتاب خود یاد کرده، به سفرهای دور و دراز و سیاحت شهرها و ممالک پرداخته است. ولی با این همه، هنگامی که از مغرب سخن رانده است، به طور وافی حق مطلب را ادا نکرده است.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۶۰)

حال باید به این مسأله پرداخت که صورت‌بندی نظام دانایی مسعودی از چه سامانه‌ای پیروی می‌کند که ابن خلدون از آن به منزله‌ی سرشقی برای مورخان یاد می‌کند. این پرسش از منظر مساله‌ی تحقیق است که نسبت اندیشه‌ی مسعودی و یازیابی مبانی تفکر انتقادی در تاریخ‌نگری مسعودی را مورد بررسی قرار می‌دهد. فرضیه‌ی این تحقیق آن است که با توجه به «هم‌افق بودن» که ابن خلدون در نگارش مبانی تاریخ‌نگاری انحطاط تمدن اسلامی در مقدمه با تکیه بر نگرش انتقادی به تاریخ‌نگاری اسلامی در پیش گرفته و خود مترک به استفاده از روش تاریخ‌نگری مسعودی است، می‌توان مبانی تاریخ‌نگری انتقادی را در مروج الذهب مسعودی بازیافت. روش به کار رفته در این تحقیق، روش هرمنوتیک است. صورت‌بندی نظام دانایی مسعودی را می‌توان از بین اندیشه‌هایش که در کتاب‌های مروج الذهب و معادن الجوه و التنبیه و الاشراف بروز یافته، مورد شناسایی قرار دارد که در بین آن، از زندگی و دیگر آثار خود هم صحبت کرده است.

زندگی علمی مسعودی را می‌توان به دو دوره‌ی کاملاً متفاوت تقسیم کرد. در دوره‌ی نخست به نگارش کتاب‌هایی در حوزه‌ی عقاید و ملل و نحل روی آورد. مانند کتاب نظم‌الاعلام فی اصول الاحکام و کتاب نظم‌الادله فی الاصول الملة و کتاب المسائل و العلل فی المذاهب و الملل (مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۳) و کتاب الابانه عن اصول الديانة و کتاب المقالات فی اصول الديانات و کتاب سرالجیاه و کتاب الاستبصار و کتاب الصفوہ فی الاماهه. (مسعودی، مروج الذهب، صص ۲ و ۳)

بعد از این دوران، مسعودی به سفرهای مختلفی می‌رود که «از دیار سند و زنگ و صنف و چین و زایچ تا اقصای خراسان و ارمنستان و آذربایجان و اران و بیلقان» گستردۀ بود تا «بدایع ملل را به مشاهده و اختصاصات اقالیم را به معاینه توانیم داشت.» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲)

مسعودی از تجربه‌ی این دوران آثاری را تألیف کرده که مهم‌ترین آن‌ها، اخبار‌الزمان و من اباده‌الحدائق من الامم الماضية و الاجيال الخالية و الممالك الدائرة نام دارد. «در آنجا از کیفیات زمین و شهرها و شگفتی‌های آن و دریاها و عمق آن و کوهها و رودها و معادن جالب آن و اقسام مصب‌ها و اخبار‌بندرهای جزایر دریاها و دریاچه‌ها و اخبار بنای‌های مهم و جاهای متبرک و ذکر آغاز خلق و اصل نژاد و اختلاف وطن‌ها و آنچه رود بوده و به مرور ایام و گذشت دوران‌ها دریا شده و آنچه دریا بوده و رود شده و آنچه خشکی بوده و دریا شده و علت و سبب فلکی و طبیعی آن سخن آورده‌یم، و هم از اختلاف اقالیم به سبب خاصیت ستارگان و تأثیر کوهها و از وسعت ناحیه‌ها و منطقه‌ها و تفاوت تاریخ قدیم و جدید و اختلاف کسان از هندوان و اقسام محلدان در

و طبیعت تمدن و کیفیت اجتماعات بشری» می‌داند و این که «حوادث نهان را با واقعیت پنهان، و اکنون را با گذشته بسنجد.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۲)

ابن خلدون درباره‌ی شروط مورخی که این دیدگاه را دارد می‌گوید: «در چنین شرایطی مورخ بصیر به تاریخ، به دانستن قواعد سیاست و طبیعت موجودات و اختلاف ملت‌ها و سرزمین‌ها و اعصار گوناگون از لحاظ سیرت‌ها و اخلاق و عادات و مذاهب و رسوم و دیگر کیفیات زندگی نیازمند است... و هم به درک اصول و شالوده‌های دولت‌ها و ملت‌ها مبانی پیدی آمدن آن‌ها و موجبات حدوث و عمل وجود هر یک همت گمارد و عادات و رسوم و اخبار زمامداران را به کمال فraigیرد.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۵۸)

ابن خلدون از تلاش خود برای تأسیس مبانی این دانش جدید، از یک اصل سخن می‌گوید: «که احوال ملت‌ها و نسل‌ها در نتیجه تبدل و تغییر اعصار و گذشت روزگار تغییر می‌پذیرد و... علت این است که کیفیت جهان و عادات و رسوم ملت‌ها و شیوه‌ها و مذاهب آنان به روشنی یکسان و شیوه‌ای پایدار دوام نمی‌یابد، بلکه برجسب گذشت روزگارها و قرن‌ها اختلاف می‌پذیرد و از حالی انتقال می‌یابد. زیرا انسان ساخته و فرزند عادات و مأموریات خود می‌باشد، نه فرزند طبیعت و مزاج خویش و به هر چه در آداب و رسوم مختلف انس گیرد تا آن که خوی و ملکه و عادات او شود. سرانجام همان چیز جانشین طبیعت و سرشت او می‌شود.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۴)

ابن خلدون درباره‌ی بنیان نوین دانش خود می‌گوید: «گویا این شیوه، خود دانش مستقلی است زیرا دارای موضوعی است که همان عمران بشری و اجتماع انسانی است و هم دارای مسائلی است که عبارت از بیان کیفیات و عوارضی است که یکی پس از دیگری به ذات و ماهیت عمران می‌پیوندد و این امر، یعنی دانستن موضوع و مسائل خاص از خصوصیات هر دانشی است و معنی علم همین است خواه وصفی باشد و خواه عقلی.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۴)

به این ترتیب ابن خلدون به توصیف دانشی که آن را در راستای وضعیت‌شناسی تمدن اسلامی در عصر خود به کار می‌گیرد، می‌پردازد و در اواقع همان روشنی را که به نظرش مسعودی در عصر خود در پیش گرفته، تبیین می‌کند. به نظر ابن خلدون؛ «تاریخ عبارت از یاد کردن اخبار مخصوص به یک عصر یا یک جماعت می‌باشد. اما ذکر کردن کیفیات عمومی سرزمین‌ها و ترازدها و اعصار برای مورخ به منزله اساسی است که بیشتر مقاصد خویش را بر آن‌ها مبتنی می‌کند و تاریخ خود را به وسیله آن‌ها واضح و روشن می‌سازد و مورخانی بوده‌اند که این مطلب را در تأییفات خود جدایانه و مستقل اورده‌اند. چنان‌که مسعودی در کتاب مروج الذهب این شیوه را برگزیده است و در آن کتاب، احوال ملت‌ها و سرزمین‌ها را در روزگار خویش، یعنی سال سی صد و سی، خواه نواحی مغرب و خواه مشرق شرح داده و مذاهب و عادات آنان را یاد کرده و به وصف شهرها و کوهها و دریاها و ممالک و دولت‌ها پرداخته و طوابیف و ملت‌های عرب و عجم را یکایک اورده است. از این روی، آثار وی به منزله سرمشقی برای مورخان است که از آن پیروی می‌کند و منبعی است که در تحقیق بسیاری از اخبار بدان اعتماد دارند.» (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۵۹)

آغاز تاریخ و گفتار اهل شرایع و سخن‌ها که در کتب منزل اهل دینات‌ها هست، و از بی‌آن از اخبار شاهان پیشیه و ممل سلف و قرون قدیم طوابیف فناشده که نژادها و طبقات و دین‌های مختلف داشته‌اند، از شاهان و فرعونان قدیم و خسروان و یونانیان و سخنان حکمت‌آمیزشان که در جهان بجاست و گفتار فیلسوفان و اخبار ملوک و سرگذشت نژادها و سرگذشت پیامبران و رسولان و پرهیز کاران که ضمن آن هست، نکته‌ها گفتم تا آنجا که خداوند پیغمبر خویش را به کرامت و رسالت مفترخ فرمود و از مولد و رشد و بعثت و هجرت و جنگ‌ها و سفرهای جنگی وی تا هنگام وفات و ظهور خلافت و انتظام ملک بروزگاران و مقتل طالبیان تا هنگام تألیف کتاب که به دوران خلافت المتقی بالله امیر مؤمنان یعنی به سال سی صد و سی و دو بود سخن گفتم، «مسعودی، مروج الذهب، صص ۱ و ۲».

با توصیف گستردگی ابعاد تألیف مسعودی در اخبار‌الإمام به تنوع موضوعی و رویکرد ترکیبی وی در تألیف اثرش بی‌می‌بریم، اما هدف وی از انتخاب این رویکرد ترکیبی، از وی نگارنده‌ای چندوجهی پیدی اورده که جغرافی‌دان، سفرنامه‌نویس، جهانگرد، مسروخ فرهنگی‌نویس، تاریخ عمومی‌نویس از جمله‌ی آن‌ها هستند.

مسعودی در ادامه‌ی معرفی آثارش می‌گوید: «أنَّكَاه كتاب أوسط را در باره حوات سلف به ترتیب تاریخ از آغاز تا ختم کتاب اعظم الخلاط‌الإملان و دنباله آن که خاص کتاب أوسط است به قلم اورده‌یم.» (مسعودی، مروج الذهب، ص ۲). نگارش کتاب اوسط در ادامه‌ی کار مسعودی در اخبار‌الإملان بود.

(مسعودی، التبیه الاشراف، ص ۵) مسعودی می‌گوید: «أنَّكَاه به نظر امده که در کتابی کوچکتر مطالب مفصل را مختصر و موضوعات نیمه‌مفصل را کوتاه‌تر کنیم و شمه‌ای از مندرجات کتاب اعظم و اوسط را با مطالب بیشتر از اقسام علم و اخبار ملل گذشته و دوران‌های سلف در آن بیاوریم.» (مسعودی، مروج الذهب، ص ۳) به این

ترتیب کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر فی تحف الاشتراط من الملوک و اهل الديارات را به قالب تأییف ریخت. (مسعودی، التبیه الاشراف، ص ۱) پس از کتاب مروج الذهب، مسعودی از تألیف بازنایستاد و کتاب دخانی العلوم و ما کان فی سالف الدهور را که در ادامه‌ی مروج است، نوشت و کتاب الاستد کار لمجربی فی سالف الاعصار را متعاقب آن تألیف کرد. (همان)

هدف مسعودی از تألیف این آثار، در شرح خود مطرح می‌شود: «در این کتاب‌ها اخبار آغاز جهان را با خلق که در زمین و ممالک به خشکی و دریا پراکنده شدند و نسل‌های فناشده و اقوام بزرگ گذشته را چون هندوان و چینیان و کلدانیان که همان سریانیانند و عربان و پارسیان و یونانیان و رومیان و دیگران و تاریخ دوران‌های گذشته و قرون سلف و پیغمبران و قصه‌هایشان را با سرگذشت و تدبیرهایشان و ... ذکر کرده است. (همان) به نظر می‌رسد مسعودی در این رویکرد تألیفی خود، نگارش تاریخ جهان عصر خودش را

مد نظر داشته است.

از ترتیب آثار مسعودی می‌توان استنتاج کرد که وی در دور اول زندگی، نگرش درون گرایانه به اختلاف دیدگاه‌های مختلف به تمدن اسلامی را رصد می‌کرده است و در دور دوم زندگی علمی خود، با انتخاب رویکرد جهانگردی، تلاش داشته نگرشی برون گرایانه به وضعیت تمدن اسلامی را صورت‌بندی کند و تفاوت‌های فرهنگ‌ها و اقوام و ملل و ادیان گوناگون را مدون سازد. حتی برای نخستین بار در مروج الذهب از وضعیت فرهنگ و حکومت فرنگیان نیز گزارشاتی می‌خوانیم (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۹) که خود وضعیتی منحصر به فرد را به اثر مسعودی بخشیده است.<sup>۴</sup>

از طرفی می‌توان رویکرد مسعودی را در مروج الذهب مبتنی بر تاریخ‌نگاری فرهنگی دانست که در آن تلاش می‌کند از تاریخ سیاسی ملت‌های گوناگون گذر کند و شمایی جامع و مفید از فرهنگ حاکم بر ملت‌های گوناگون عصر خود ارائه نماید.<sup>۵</sup> وی با ترکیب تاریخ مقدس الهیات اسلامی و تاریخ طبیعی که از دل سستر جغرافیایی طبیعی سرزمین‌ها بیرون آمده، شرح کاملی از سرگذشت حداقل اقوام شناخته شده آن روز، از هند تا سیاهان به دست می‌دهد. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۰-۱۴) پس از آن است که مسعودی وارد نگارش تاریخ سیاسی اسلام از پیامبر تا عصر تدوین کتاب مروج الذهب بر اساس سلسه‌ای خلافت می‌شود و از این جهت نشان می‌دهد که مدخل وی برای ورود به تاریخ سیاسی تمدن اسلامی، تاریخ جهان است. در نتیجه می‌توان گفت در نگرش مسعودی به تاریخ، منظر اصلی، تاریخ جهانی است چرا که در نگارش تاریخ اسلام نیز به حکومت‌های سلسه‌ای تمدن اسلامی نمی‌پردازد و از آن‌ها به صورتی مستقل یاد نمی‌کند، بلکه بیکره‌ی واحدی به نام خلافت اسلامی را مد نظر قرار می‌هد و نشان می‌دهد که هدف، مشخص کردن جایگاه خلافت اسلامی در بین تمدن‌های شناخته شده‌ی آن عصر،

به عنوان آخرین دستاورد تمدنی بشر از منظری درون فرهنگی است. زیرا مسعودی خود را متعلق به همین فرهنگ و تمدن می‌داند و از منظری اسلامی، به مرکز بودن این تمدن می‌نگردد. مسعودی این روش را در نگارش کتاب التبیه و الاشراف نیز در پیش گرفته و با ذکر «شممه‌ای از هیئت افلاک و تأثیر نجوم و ترکیب عناصر و چگونگی اعمال آن... و تأثیری که در ساکنان خود دارد و مطالب مربوط بدایان و هم از هفت اقلیم ... و انتساب آن به ستارگان هفت گانه و وصف اقلیم چهارم و مزیت آن بر اقلیم‌های دیگر و فضایلی که مایه امتیاز و مردم آن بر مردم اقلیم دیگر است... و هفت قوم که به روزگار سلف بوده‌اند و زیان‌ها و عقایدشان و اقامتگاه‌هایشان و خصائص هر قوم و مسائل مربوط بدایان شممه‌ای از این همه را در آن بیاریم» (مسعودی، التبیه الاشراف، ص ۴)، این کتاب را مکمل کتب پیشین خود ساخته است.

اسلامی توسط متظاہران رایج شده، آفاتی دیگر را نیز برای وضعیت دانش اسلامی برمی‌شمرد: «چیزی که مرا به تألیف این کتاب در تاریخ و اخبار جهان و حوادث سلف از سرگذشت پیامبران و شاهان و موطن اقوام و ادار کرد، پیروی از رفتاری بود که عالمان کرداند و حکیمان داشتند تا از جهان، یادگاری پسندیده و دانشی منظم و کهن به جای ماند.» (مسعودی، همان، ص<sup>۳</sup>) به این ترتیب مسعودی خصیصه‌ی داشت تولیدی خود را منظم بودن و کهن بودن، یعنی دارای پیوستار با سنت قدمایی می‌داند و از این جهت هم کار خود را در حوزه‌ی تاریخ، در ذیل سنت حکمایی تعریف می‌کند.

وی با تأکید بر تبیین انتخاب این رویکرد خاص در آثارش، علت را چنین

شرح می‌دهد: «دیده‌ایم که حوادث به مرور زمان فزوون می‌شود و با زمانه وقوع می‌یابد و تواند بود که حوادث جالب از هوشمندانه ماند که هر کسی به قسمتی از آن توجه دارد و هر اقلیمی را شگفتی‌هاست که فقط مردم آن دانند و آنکه در وطن خویش به جا ماند و به اطلاعاتی که از اقلیم خود گرفته قناعت کند، با کسی که عمر خود را به جهان گردی و سفر گذرانیده و دقایق و نفایس اخبار را از دست اول گرفته برابر نتواند بود.» (مسعودی، همان، ص<sup>۴</sup>)

به این ترتیب مسعودی با تأکید بر منطق تحول یابنده‌ی دانش و تکرّر موجود در یافته‌های دانش آدمی، هدف خود را در تدوین کتابی با رویکرد دایره‌المعارفی، نشان دادن پیوستگی اجزای دانش پیش‌ری به یکدیگر معرفی می‌کند و تلاش خود را در راستای ساختن دانشی منظم می‌داند تا در آن به بازنمایی گستره‌ی دانش پیش‌ری پردازد و از این طریق، امکان تزدیکی نگرش‌های مختلف را به موضوعات متعدد دانش فراهم سازد. وی خودنگری حاصل از ماندن در وطن خویش را برابر با بیرون‌نگری و دُرگنگری حاصل از سفر به اقلیم‌های دیگر ندانسته و آن را کاری هوشمندانه و عالمانه

نمی‌داند. به این ترتیب مسئولیت شکل‌دهی به این هویت یکپارچه از دانش پیش‌ری را، آن هم از آشنخورهای اصیل و «دست اول» به عهده می‌گیرد و از این جهت است که روش سفرنامه‌ای را برای ایجاد این دانش برگزیده، که به نظر می‌رسد ناشی از نگرش تجربی وی به موضوع دانش است. این همان تفاوت اساسی مسعودی با دیگران است که اثر وی را نیز تفاوت از آثار تأثیفی تمدن اسلامی تا آن زمان ساخته است و انتخاب عنوان اخبار‌الزمان و نیز مروج الذهب و معادن الجوهر برای آثارش نیز از همین منظر قابل فهم است.

به نظر می‌رسد مسعودی در ورای رویکرد تأثیف دانش منظم، کهن و یادار، تزدیک ساختن افق دید ساکنان هر اقلیم را برای رسیدن به شناخت کافی از همیگر هدف گرفته است. در واقع مسعودی به عنوان یک جهانگرد مسلمان می‌کوشد بازنمایی از «خود» تمدن اسلامی را در آینه‌ی «دیگر»

با بررسی آثار مسعودی در دوره‌ی دوم زندگی علمی وی، رویکرد تمدن شناسانه‌ی او نمایان می‌شود چرا که وی به بررسی وضعیت سلف الاعصار و امم الماخیه و ممالک الدائرة و سالف الدهور می‌پردازد. به نظر می‌رسد انتخاب این رویکرد ویژه توسط مسعودی در نگارش سرنوشت اقوام و ملت‌های مختلف و ذکر «خبر برآکندگی خلق در سرزمین و شرایع پیغمبران و سرگذشت و تدبیر ملوک و عقاید مذاهب و طبیعت و اخلاق و مسکن اقوام مختلف از عرب و ایرانی و سریانی و یونانی و رومی و هند و چینی و اقوام دیگر و ... خبر اقوام و ممالکی که فانی و منفرض شده‌اند...» (مسعودی، التبیه‌الاشراف، ص<sup>۱۰۳</sup>) به عنوان روش تأثیف مسعودی توسط این خلدون فهمیده شده و از آن در نگارش مقدمه، اقتباس کرده است. این خلدون این روش را متعلق به دانشی می‌داند که دارای موضوعی مستقل است و از آن به عنوان «علم عمران» یاد می‌کند، اما انتخاب این روش توسط مسعودی جهت افاده‌ی چه هدفی است و نیت مسعودی از تأثیف آثارش به این روش چیست؟

### مسعودی و دانش تاریخ

مسعودی در راستای کاربرد هر چه بیشتر کتاب حجیم اخبار‌الزمان که رویکرد دایره‌المعارفی دارد، درباره‌ی تأثیف کتاب مروج الذهب می‌گوید: «آنگاه به نظر امده که در کتابی کوچک‌تر مطالب مفصل را مختصر و موضوعات نیمه‌مفصل را کوتاه‌تر کنیم و شماری از مندرجات کتاب اعظم و اوصاف را با مطالب بیشتر از اقسام علم و اخبار ملل گذشته و دوران‌های سلف در آن بیاوریم.» (مسعودی، مروج الذهب، ج<sup>۱</sup>، ص<sup>۲</sup>) «ین کتاب سی صد و شصت و پنج جزء است و چون فراهیم شود، عنوان آن مروج الذهب و معادن الجوهر است و چون تجزیه شود، هر جزء کتابی جداست که از مطالب و مندرجات خود عنوان گیرد.» (مسعودی، التبیه‌الاشراف، ص<sup>۱۰۳</sup>)

به این ترتیب مسعودی به هدف خاصی از شیوه‌ی تأثیفات آثارش اشاره می‌کند و کاربرد هر چه بیشتر آن‌ها را به صورت مستقل از هم مدنظر قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد این هدف، تبیین وضعیت تمدن اسلامی در عصری است که مسعودی در آن زیست می‌کند، یعنی قرن چهارم که به «عصر رنسانس اسلامی» در میان محققین معاصر معروف شده است.<sup>۶</sup>

اما دیدگاه مسعودی از وضعیت تفکر در عصر خودش به چه نحوی است و شرایط آن را به چه نحوی ارزیابی می‌کند؟ مسعودی علت انتخاب این رویکرد را در این نکته می‌داند که «آثار علم برفته و نور آن خاموشی گرفته، رنج آن فراوان شده و اهل فهم کمتر شده‌اند که همه متظاہران نادانند یا مشغulan ناقص که به پندار قناعت کرده و از یقین دور مانده‌اند.» (مسعودی، مروج الذهب، ج<sup>۱</sup>، ص<sup>۲</sup>) وی با پندار دانستن آنچه به عنوان دانش در تمدن



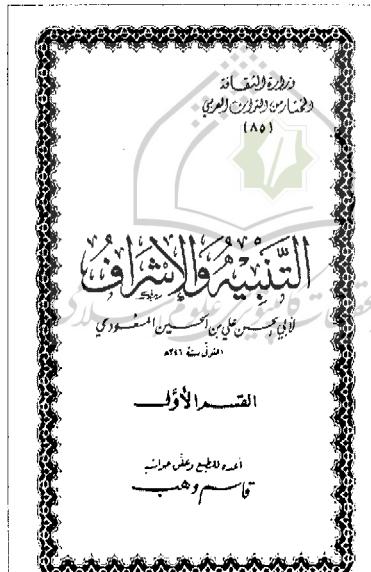
**کیفیت جهان و عادات و رسوم ملت‌ها و شیوه‌ها**  
 و مذاهب آنان به روشنی یکسان و شیوه‌ای  
 پایدار دوام نمی‌یابد، بلکه برحسب گذشت  
 روزگارها و قرن‌ها اختلاف می‌پذیرد و از حالي  
 به حالی انتقال می‌یابد

مراد مسعودی از «خبر»، همان علم تاریخ است که آن را هم عرض با حکمت، و دانشی مبتنی بر عقل دانسته و آن‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد. از این چهت، وی به تاریخ‌مندی دانش شری باور دارد. از این جهت است که وی از دانش تاریخ، جهت بازارسازی تفکر اسلامی و بازنمایی وضعیت تمدن اسلامی استفاده می‌کند. از این منظر، مسعودی به ترکیبی بودن میراث کهن و مطالب مشهور و دستاوردها و براهین عقل به عنوان دانش جدید باور دارد.

مسعودی درباره‌ی محوریت دانش تاریخ در نظام معرفتی تمدن اسلامی می‌گوید: «اگر دانشوران خاطره‌های خوبیش [یافته‌های علمی خود] را ثبت نمی‌کردند، آغاز علم نابود و انجام آن تباہ شده بود که هر علمی را از اخبار استخراج و هر حکمتی را از آن استنباط کنند. فقه از آن مایه گیرد و فصاحت از آن فایده اندوزد و اصحاب قیاس، بنا بر آن نهند و اهل مقالات، بدان استدلال کنند و معرفت مردم از آن گرفته شود و امثال حکیمان در ضمن آن یافت شود و فضائل و مکارم اخلاق را از آن اقتباس کنند و آداب سیاست و ملک و آخرین را در آن جویند و نکته‌های غریب از آن آموختند و دقایق عجیب از آن گلچین کنند. علمی است که عالم و جاهل از سماع

آن بهره بزند و احمق و عاقل از آن خشنود شوند و با آن انس گیرند و خاص و عام بدان راغب باشند و رو سوی آن کنند و عربی و عجمی به روایت‌های آن متمایل باشند و از این بیشتر، هر سخنی را با آن پیوند دهند و در هر مقام زینت از آن جویند و تحمل از آن خواهند و در هر انجمن محتاج آن باشند. پس فضیلت علم اخبار بر علوم دیگر روشش است و شرف مرتبت آن به نزد همه کس معلوم است و تنها کسی به مرحله فهم و یقین مطالب و احاطه بر وارد و صادر آن تواند رسید که دل بدان دهد و حقایق آن دریابد و از بر آن بچشد و از دقایق آن پرده برگیرد و به خوشی‌های آن دست یابد.» (مسعودی، مرجوج الذهب، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۲۸)

به این ترتیب مسعودی با تأکید بر این که معرفت مردم از دانش تاریخ گرفته می‌شود، بر ماهیت هم‌افزایی دانش تأکید می‌کند و با ذکر این که دستیاری به دانش، نیازمند تلاش فراوان است، معتقد است تنها «کسی به مرحله فهم و



می‌کند که «هر یک به قدر توان خوبیش کوشش کرده و گوهر نهان هوش وانموده‌اند.» (مسعودی، همان، ص ۴)

با این نگرش، مسعودی به محدود بودن افق دانش هر عصر تأکید و بر صورت‌بندی خطاب‌پذیر آن تکیه می‌کند و از این جهت، افق پیشرفت دانش را به «گوهر نهان هوش» مردمان هر زمانه محدود دانسته و در نتیجه، تلاش خود را نیز در راستای افزودن بر افق دید و پیشرفت دانش عصر خوبیش معرفی می‌کند. وی این صورت‌بندی از دانش را به دوره‌ی فرهنگی خاصی متعلق ندانسته و دوران سلف و خلف را شامل این وضعیت می‌داند اما پایه‌ی اصلی نظام دانش را «دلائل و براهین آن از عقل» می‌داند و می‌گوید: «ما در این کتاب و کتاب‌های سابق خودمان... اخبار و عجائب جهان را با دلایل و براهین آن از عقل و خبر و دیگر مطالب مشهور یاد کرده‌ایم.» (مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۷۱)

پس فضیلت علم اخبار بر علوم دیگر روشن است و شرف مرقتبت آن به نزد همه کس معلوم است و تنها کسی به مرحله فهم و یقین مطالب و احاطه بر وارد و صادر آن تواند رسید که دل بدان دهد و حقایق آن دریابد و از بر آن بچشد و از دقایق آن پرده برگیرد و به خوشی‌های آن دست یابد

## تاریخ‌نگری انتقادی

«دانش اسلامی» نام می‌برد، آنچه که محصول آن، به نظر مسعودی تولید «پندار» به جای «یقین» است: «هم از این جهت که مردم روزگار نسبت به معاصر خویش حسد می‌برند و درباره فضایل خاص وی هم چشمی می‌کنند» (همان). اما پس از ذکر این دلیل، وجهی دیگر از تفکر خویش را بازمی‌نمایاند و آن، صورت نخبه‌گرایانه‌ای است که وی در تألیف آثارش دارد: «اما اینان گروهی هستند که بزرگان قوم به آن‌ها اعتنا نمی‌دارند، رفتار صاحب‌نظران و نکته‌بینان مناطق اعتیار است که هر چیزی را به جای خود می‌شناسند و حق و انصاف را رعایت کنند، متقدم را اگر ناقص باشد مزیت نهند و متأخر را اگر بر جسته باشد، قدر نکاهند و تصنیف کتب و تدوین علوم برای امثال اینان کنند». (همان، ص ۷۲)

یقین مطالب و احاطه» بر داشش دست می‌یابد که «حقایق آن را دریابد» و با مداومت و به مرور زمان، امکان پرده‌داری از دقایق آن صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد تأکید وی بر تاریخ‌نگری و تاریخی بودن هر میراث فکری در نظام معرفتی، نشان‌دهنده‌ی امکان برخطاً بودن آن است و با توجه به این امکان، در پرتو نگرش انتقادی که از نگرش تاریخ‌نگری نتیجه می‌شود، می‌توان صورت‌بندی نظام معرفتی را بازسازی کرد. به این ترتیب وی منتقد سنت‌گرایی حاکم بر نظام معرفتی در تمدن اسلامی است و ناقد اقتداری است که به میراث سنتی تفکر اسلامی در سامانه‌ی دانش تمدن اسلامی در عصر خودش از سوی نخبگان و عوام داده می‌شود. از این جهت می‌توان در سامانه‌ی فکری مسعودی، نوعی نوزاگی فکری را در وجه تاریخ‌نگری، به صورتی مشهود رهگیری کرد.

مسعودی در این رابطه می‌گوید: «اگرچه روزگارمان از روزگار مؤلف سلف مؤخر است اما امیدواریم که در کار تصنیف از آن‌ها و امامتیم زیرا که اگر آن‌ها حق تقدیم دارند، ما نیز فضیلت و اقتدار داریم. تواند بود که حاضرها توارد کند و به یک راه رود و باشد تألیف خلف، از سلف نکوت و پخته‌تر باشد که تجربه آموخته و از خردگیری هراسان و از خطای گریزان است. و از اینجاست که علوم، پیوسته بسط یابد و نهایت ندارد که خلف، چیزها یابد که سلف نیافته است و این بی‌نهایت است و خدا عز و جل از این خبر داده فرماید: و بالای هر دانش‌های، دانایی هست.» (مسعودی، التنبیه الاشراف، ص ۷۰)

مسعودی پس از این توضیح و ارائه‌ی دلیلی از نص تمدن‌ساز اسلامی، یعنی قرآن کریم، سنت حاکم بر نظام دانایی تمدن اسلامی را نقد می‌کند و می‌گوید: «ولی عادت بسیار کسان، تکریم سلف و احترام کتب قدیم و مدح گذشته و ذم موجود است گرچه مؤلفات تازه، فواید بیشتر داشته باشد و بهره فروزن تر دهد.» (مسعودی، التنبیه الاشراف، ص ۷۱)

وی مثالی از عمر و جاخط می‌آورد: «كتابی منظم بر مطلب تألیف می‌کرد و آن را به خویش منسوب می‌داشت و کسی گوش بدان نمی‌داد و سوی آن توجه نمی‌کرد. آنگاه کتابی ناقص‌تر و کم‌فایده‌تر از آن تألیف می‌کرد و به عبدالله بن مفعع یا سهل بن هارون منسوب می‌داشت که با شتاب نسخه از آن بر می‌داشتند، فقط برای آنکه منسوب به متقدمان بود.» (مسعودی، همان، ص ۷۲)

وی دلیلی دیگر نیز برای حاکم شدن این وضعیت به مثابه یک عادت آفت‌گونه در فرهنگ اخلاق عمومی ذکر می‌کند که باید از آن با عنوان «عوام‌زدگی

## منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمٰن (۱۳۶۲). مقدمه ابن خلدون. ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۲). دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، جواد (۱۳۷۹). ابن خلدون و علوم اجتماعی. تهران: طرح نو.
- فاضلی، نعمت‌الله؛ رحمانیان، داریوش (۱۳۸۶). جیستی تاریخ‌نگاری فرهنگی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره‌ی ۱۰، نیز ۱۳۸۶.
- فرای، ریچارد (۱۳۵۸). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- کرم، جونل (۱۳۷۵). احیای فرهنگی در عهد آل بویه، انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی. ترجمه‌ی محمدسعید حبایی کاشانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- متّر، ادّام (۱۳۶۲). تمدن اسلامی در قرن چهارم یا رنسانس اسلامی. ترجمه‌ی علی‌رضا ذکاوتی فراگوزلو. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). التنبیه والاشراف. ترجمه‌ی ابوالقاسم پائینه. تهران: مسعودی، علی بن حسین (۱۳۴۴). مروج الذهب ومعادن الجوهر. ترجمه‌ی ابوالقاسم پائینه.
- تهران: بناگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ملک‌زاده میلانی، عباس (۱۳۷۸). تجدّد و تجددستیزی. تهران: آئیه.
- ۱- ابن منظور خاص به مسعودی و رابطه‌اش با ابن خلدون را مدیون مطالعه‌ی اثر گران‌سیگ دکتر طباطبائی هستم. طباطبائی، جواد (۱۳۷۹). ابن خلدون و علوم اجتماعی. تهران: طرح نو، ص ۸۰ به بعد.
- ۲- ابن روش بازیابی را مدیون مطالعه‌ی اثر خوب دکتر میلانی هستم، ملک‌زاده میلانی، عباس (۱۳۷۸). تجدّد و تجددستیزی. تهران: آئیه. مقاله‌ی «بیهقی» به طور اختصاصی به عنوان الگو، مورد توجه قرار گرفته است.
- ۳- حضرتی، حسن (۱۳۸۲). دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی. قم: بوستان کتاب. در این مجموعه مقاله، دو مقاله‌ی تاریخ‌نگاری مسعودی نگاشته شده که هیچ‌کدام از زاویه‌ی نگرش مؤلف این تحقیق نیستند: مخطوط‌الاجداد، «زندگانه، آثار و شیوه تاریخ‌نگاری مسعودی»، صص ۳۷۹-۴۳۱ و بهرامی، روح‌الله، «گفتمان انتقادی در تدقیک تاریخ‌نگاری مسعودی»، صص ۴۳۱-۴۶۹.
- ۴- دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی. ص ۴۰-۴۲.
- ۵- فاضلی، نعمت‌الله؛ رحمانیان، داریوش (۱۳۸۶). «جیستی تاریخ‌نگاری فرهنگی» کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره‌ی ۱۰، نیز ۱۳۸۶، ص ۲۱-۲۱.
- در تاریخ‌نگاری فرهنگی اشاره شده است.
- ۶- متّر، ادّام (۱۳۶۲). تمدن اسلامی در قرن چهارم یا رنسانس اسلامی. ترجمه‌ی علی‌رضا ذکاوتی فراگوزلو. تهران: امیرکبیر. کرم، جونل (۱۳۷۵).
- احیای فرهنگی در عهد آل بویه، انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی. ترجمه‌ی محمدسعید حبایی کاشانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. فرای، ریچارد (۱۳۵۸). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- در این سه کتاب، به «رنسانس اسلامی» با محوریت بازیابی فرهنگی ایرانی، اشاره شده است.

که ببینند، تذکار جوید.» (همان) و «بسیاری از اخبار را در این کتاب نیاورده‌ایم بلکه از بیم تفصیل و ایجاد ملال به اشاره بس کردیم که خردمند نباید بیشه را بیش از طاقت آن بار کند و آنچه در خمیره نفس نیست از آن بخواهد، که الفاظ، به اندازه معنا نیست و لفظ بسیار، در خود معنی بسیار و اندک، در خور اندک است.» (همان، ص ۶۲۲)

وی در ذکر دلیل نگارش کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر با رویکرد اختصارنویسی می‌گوید: «و این کتاب را که از نججه مؤلفان سابق ما متدرجات گرانقدر و مطالب معتبر دارد، مروج الذهب و معادن الجوهر نامیدم و آن را هدیه بزرگان ملسوك و اهل درایت کردم که از اخبار روزگاران سلف، نکاتی ضمن آن اورده‌ام که مورد حاجت است و نفوس بدانستن آن راغب است. و هم آن را نمونه‌ای از مطالب کتاب‌های سلف خود کرده‌ام که معرفت آن، زینت‌افزای ادب خردمند است و از تقابل آن، معدور نیست و در این کتاب، همه علوم و همه فنون تاریخ و رشته‌های حوادث را به تفصیل اورده یا به اجمال گفته یا به صورتی اشاره کرده یا به تلویح در عمارتی گنجانده‌ایم.» (همان، ص ۸)

مسعودی با تأکید بر رویکرد خلاصه‌نویسی و دایرۀ‌المعارفی مروج الذهب می‌خواهد از نیت پنهانی خسود پرده‌برداری کند زیرا معتقد است در این کتاب، از اخبار روزگاران سلف و همه‌ی علوم و فنون تاریخ، نکاتی را ذکر کرده که مورد حاجت است و نفوس به دانستن آن راغب است به نحوسی که از تقابل آن معدوریتی وجود ندارد. از این منظر نیز می‌توان بین ابن خلدون و مسعودی ارتباط برقرار کرد و تولید تفکر آن‌ها را در یک افق فکری مشترک در نظر گرفت. ابن خلدون، مسعودی را در انتخاب روش تاریخ‌نگری انتقادی در وضعیت‌شناسی تمدن اسلامی در قالب فرایند احتخطاط، مقدم بر خود می‌داند و حتی مدعی است کار وی، ادامه‌ی کار مسعودی است.

در حقیقت، مساله‌ی مسعودی همان مساله‌ی ابن خلدون است و باید رشد اندیشه‌ی تاریخ‌نگرانه‌ی انتقادی مسعودی را محصل صورت‌بندی خاص حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام در عصر مسعودی بدانیم. و آن، سوق پیدا کردن وضعیت زوال در تمدن اسلامی است که مسعودی را واداشته به این شیوه آثار خود را تالیف کند.

## نتیجه

مسعودی یکی از بزرگ‌ترین مورخین فرون نخستین اسلامی است که با انتخاب روش چندبعدی برای تاریخ‌نگاری خود، توانست آثار گرانقدری را پدید آورد. با این همه تاکنون میراث فکری مسعودی و مورخانی از این دست، از منظر انتقادی مورد بررسی قرار نگرفته است. در این مقاله با انتخاب روش هرمنوئیک، از افق فکری مشترک ابن خلدون و مسعودی، استنتاجاتی در حد طرح مساله ارائه شد. می‌توان ادعا کرد که با این روش‌ها، امکان بازیابی تفکر انتقادی به عنوان یک رویکرد به حاشیه‌رانده شده، برخلاف سنت فکری حاکم بر الگوی تاریخ‌نگاری اسلامی وجود دارد. مهم‌ترین نمونه‌ی این رویکرد را می‌توان در مقدمه‌ی ابن خلدون یافت.